



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۰۵

دوکتور محمد ظاهر عزیز

## دختر شرق و دختران شرق

من شعر مقبول و با مفهوم "دختر شرق" جناب دوکتور "محمد حیدر داور" را که با احساسات نیک و حرمت به دختر شرق، سروده اند و در سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین به نشر سپرده شده، با اشتیاق تمام خواندم .

این شعر جناب دوکتور محمد حیدر داور مرا به یاد اشعار شاعر عالی مقام مرحوم استاد احمد ضیاء قاریزاده، خاصتاً شعر زیبای او به نام "به دختران شرق" آورد که تقریباً پنجاه سال قبل سروده شده و در جریده های کابل و سه مجموعه شعری مرحومی (پیام باختر، زبان طبیعت و منتخب اشعار ضیاء قاریزاده) چاپ شده است.

هموطنان عزیز می دانند که مرحوم ضیاء قاریزاده تمام عمر خود را در راه حفظ و ارتقای فرهنگ مردم افغانستان از طریق سرودن شعر، نوشتن و آواز خوانی سپری نمود و تا روزی که به حق پیوست، مصروف سرودن اشعار فرهنگی، اجتماعی، عشقی، طنز و نصایح ادبی به جوانان وطن بود.

من از جناب ولی احمد نوری خواهش می نمایم که شعر "به دختران شرق" مرحوم قاریزاده را به پاس حرمت قاریزاده به روز جهانی زن، یکبار دیگر به نشر بسپارد.



## به دختران شرق

ای دختر با تمیز مادر	ای لخت جگر عزیز مادر
ای تازه نهال باغ مشرق	ای روشنی ای چراغ مشرق
ای شرق بساط گلشن از تو	ای چشم امید روشن از تو
ای نامه نا نوشته شرق	ای حوروش ای فرشته شرق

ای آمده ها به انتظارت	ای مادر مهربان فردا
ای کوکب آسمان فردا	زان پیشترک که مرده باشم
داغ تو به خاک برده باشم	خواهم به زبان مادرانه
پندی دهمت درین زمانه	پندی دوسه بشنو از من زار
تا بخت شود ترا مدد گار	بنگر که زیند من ثمر چیست؟
روی سخنم بجانب کیست؟	

بشنو که آبروی شرقی  
گلدسته آرزوی شرقی

تو معنی و عشق و سوز داری	ایمان روان فروز داری
عشقی که ترا بجان نهادند	بر دختر مغربی ندادند
آن عقل و همه زمانه سازی	تو عشق و هزار بی نیازی
با هم چو ودیعه مؤثر	آن نیز چو گردت میسر
الحق که شوی بروی دوران	ممتاز چو آفتاب رخشان
بر خیز دگر که روز کارست	غافل منشین که سخت عارست
هشدار که رنگ و بوی تقلید	مسعود نسا زدت به تزئید

دنیا نه همین خورست و نوشت  
گیتی خردست و چشم و گوشت

مکتب برو و سبق، بیاموز	علمست چو فرض حق، بیاموز
از جهل گریز و ذلت او	در علم گرای و عزت او
در عصر اتوم و سده بیست	بی علم و هنر نمیتوان زیست
بیکار مباش کز عطالت	بیند بیکار رنج و ذلت
بیکاری به تن کسالت آرد	رنج و محن و علالت آرد
رو دامن دانش و خرد گیر	از دانش و از خرد مدد گیر
اولاد تو تربیت پذیرست	این کار ترا که نا گزیرست

بی علم مجال تربیت کو؟  
در دامن مادر خردمند  
ای مادر مهربان فردا  
وقتی که گذشت باز ناید  
تعمیر جهان خراب بستند  
بگذشته نمی شود اعاده  
در کشمکش و نزاع هستی  
در دائره حیات باید  
در بحر محاط زندگانی  
زن لنگر و مرد باد بانست  
زن هادی کاروان هستیست  
در حق و حقوق اجتماعی  
سهم زن و مرد شد برابر  
در محمل و کاروان هستی

بی پای طی منازلت کو؟  
صد بار نکو نمودی فرزند  
ای کوکب آسمان فردا  
گویند نفس دو دم نیاید  
این نقش بروی آب بستند  
از حال نمای استفاده  
آماده بکن دفاع هستی  
چون نقطه ترا ثبات باید  
در زورق این جهان فانی  
زن بازوی مرد را توانست  
زن تکیه نردبان هستیست  
در جمله شقوق اجتماعی  
اینست وصیت پیمبر "ص"  
هستند دو هم عنان هستی

دو دست ز هم گره گشاید

یک دست صدا نمی براید

